

# خدای نمایش، نمایش خدا



احسان زیورعالم

نویسنده و منتقد ادبی

به ندرت مذهبی در جهان وجود دارد که ارتباط نزدیکی با تئاتر نداشته باشد. اغلب در غرب، این فعالیت‌های انسانی نزدیک به هم مرتبط، اما مجزا تلقی می‌شوند، هر دو شامل واژگان و اعمال آگاهانه تکرار شده، اما یکی مقدس، شامل ارتباط مستقیم با الهیات و دیگری غیردینی، با روایت‌های اجرایی به شکل سنتی ارائه شده است.

این نخستین جملات ماروین کارلسون، پژوهشگر شاخص تئاتر، در فصل دوم کتاب کوچک و جذابش با عنوان Theatre: A Very Short Introduction است. کارلسون که بیش از پنج دهه روی تأثیرات دین و تئاتر مطالعات گسترده‌ای داشته است - و یکی از آن‌ها کتاب تئاتر و اسلام است - تلاش کرده است از منظر مردم شناسانه به رابطه دین و تئاتر بپردازد و این جملات چکیده‌ای از تلاش اوست، تلاشی که می‌گوید دین و تئاتر بطور با وجود مشترکاتشان دچار افتراق می‌شوند. یکی قدسی می‌شود و در عالم بالا سیر می‌کند و دیگری تقدس زدایی می‌کند و پایش روی زمین است. پس عجیب نیست از همان ابتدا در جهان نمایشنامه‌نویسی خدا یا خدایان نقش ویژه‌ای در عالم درام پیدا می‌کنند. اگرچه آنان در مقام آنتاگونیست یا پروتاگونیست نقش پررنگی ندارند، اما نبودشان موجب می‌شد آنتاگونیست یا پروتاگونیستی هم پدید نیاید. برای درک مطلب کافی است به نمایشنامه آنتیگونه سوفوکل رجوع کنیم که چگونه خدایان، بی حضور مادی در صحنه، علت شکل‌گیری تراژدی می‌شوند. آنتیگونه در مقام حامی خدایان خواهان اجراء شدن شرع - حکم منبعث از خدا - است و، در مقابل، کرئون پایبند به قانون - حکم برآمده از دولت - است. در نهایت کرئون دستور به اعدام آنتیگونه در پناه حکم حکومتی می‌دهد، اما پادافره تعدی به جهان خدایان مرگ پسر اوست. سرنوشت‌گرایی یونانیان نمی‌تواند چشم بر خطای کرئون ببندد، پس این هایمن است که به سبب مرگ آنتیگونه و البته نگرش پدر مرگ خود خواسته‌ای را برمی‌گزیند. یحتمل از منظر دینی هایمن قهرمان است و کرئون ضد قهرمان؛ اما واقعیت آن است که همین دوگانگی مواجهه با خدا محل افتراق دنیای کلاسیک و مدرن هم محسوب می‌شود، جایی که هگل، فیلسوف آلمانی، به دفاع از کرئون می‌پردازد که تاج‌شاهی خدایان را از سرشان برداشته و بر سر انسان می‌گذارد و

قانون بر ساخته انسان را گرامی می‌دارد. با این حال هگل هم با یک پشتوانه کلاسیک به سراغ چنین فهمی می‌رود. تقابل با خدایان را باید در همان یونان جست‌وجو کرد.

برای درک ماجرا باید کمی به زمانی دورتر از آنتیگونه سفر کرد؛ به دوران آیسخولوس و نمایشنامه مهم او، پرومته در زنجیر. پرومته تنها تیتانی است که برای شکل‌گیری نظم جدید با ژئوس همکاری دوستانه‌ای آغاز می‌کند. او مردی جذاب بود تا جایی که آتنا، خدای باکره یونانی‌ها، هم دل‌بسته‌اش بود و در نهایت در بزرگ‌ترین گناه عالم، یعنی دزدیدن آتش از بارگاه خدایان، پرومته را همراهی کرد. البته پرومته قصد نداشت آتش را برای خود نگاه دارد، هدف او تقدیم آتش به انسان بود و این گناهی ناخوشودنی به حساب می‌آمد. آنچه پرومته در قبال انسان انجام می‌دهد چیزی است همچون فرایند داستان هبوط آدم و حوا در روایت‌های ابراهیمی، آنجا که شیطان - شخصیتی غیرانسانی - انسان را به سوی ایزه‌ای ممنوعه - در اینجا گندم یا سیب - سوق می‌دهد و در قبال این گناه، علاوه بر پادافره، واجد نوعی آگاهی نسبت به خویشتن نیز می‌شود. در واقع از این لحظه است که انسان با جداشدن از دنیای خدا - یا خدایان - موقعیتی سوپزکتیو پیدا می‌کند.

در داستان پرومته، گویی جای انسان و ابلیس تغییر می‌کند. این ابلیس - تیتان - است که در مرکز ماجرا قرار می‌گیرد و مجازات می‌شود. پادافره محبت به انسان بسته شدن پرومته به کوهی در قفقاز - شاید کوه قاف - و مأمور شدن عقابی برای تناول هرروزه جگر او است. پرومته که نامیراست، هر بار با ازدست دادن جگر صاحب جگر تازه‌ای می‌شود و این دوره تسلسل دردناک برایش مدام تکرار می‌شود. پرومته، مردی که خود از تبار خدایان است، در نخستین ورود به صحنه نمایشنامه آیسخولوس چنین لب به اعتراض می‌گشاید:

ای اثیر مینوی و نسیم سبک بال

رودها و لبخند بی شمار امواج دریا

زمین، ای مادر همگان

و خورشید جهانگرد جهان بین، شما را فرامی‌خوانم

تا بدانی ازبندی اسیران چه رنجی می‌کشد

آه، بنگرید که زندگانی من